



رسالت مجلات رشد در بیانیه گام دوم انقلاب اسلامی

سخنان حجت الاسلام والمسلمین دکتر علی ذوعلم،

رئیس سازمان پژوهش و برنامه ریزی آموزشی در نشست برنامه ریزی سالانه

دفتر انتشارات و تکنولوژی آموزشی

سالنامه
شماره سیزدهم
بهار ۱۳۹۸

۱۰

بتوانیم در مسیر هم‌سویی با گام دوم انقلاب اسلامی گامی برداریم.

زمانی که با جناب آقای ناصری برای این جلسه برنامه ریزی می‌کردیم، خبری از «بیانیه گام دوم» نبود. این بیانیه برای ما بهانه خوبی شد که امروز به استناد آن حرف‌هایی بزنیم. برداشت من این است که بیش از اینکه به محتوای آن بپردازیم، بیانیه گام دوم باید مدلی به ما بدهد که ما بعد از ۴۰ سال بررسی کنیم که دستاوردهای ما چه بوده است و الان و در چه وضعی قرار داریم. خطاهای ما چه بوده‌اند و آن‌ها را برطرف و تصحیح کنیم. بینیم چه جهت‌گیری‌های کلانی را باید بعداً دنبال کنیم و در چه مسیری باید پیش برویم. وقتی که رهبر انقلاب

بسم الله الرحمن الرحيم: خداوند را سپاسگزارم که توفیق حضور در جمع دوستان، برادران و خواهران بسیار ارزشمند، نخبه، دلسوز و توانمندی را که بخش عمده‌ای از بار تحول در آموزش و پرورش و پیشبرد امر تعلیم و تربیت را بر عهده دارند، به من داد. از افرادی که قبل از ما در این دفتر بودند، از آقای دکتر **حداد عادل** که بنیانگذار مجموعه این دفتر بودند، از آقای **گلدان‌ساز** و دوستان دیگر تا زمان آقای **ناصری** و جمع حاضر، و از همه چهره‌های ارزشمندی که در این فرایند حضور داشته‌اند، قلم زده‌اند، و جهت و مسیر کار را مشخص کرده‌اند، تشکر می‌کنم. خداوند را سپاس‌گزاریم که این نشست در آغاز پنجمین دهه انقلاب برگزار می‌شود و امیدواریم ما هم



مضاعفی است. تبریک می‌گوییم میلاد مسعود **حضرت فاطمه زهرا** (سلام الله علیها) را و امیدوارم بتوانیم حقیقتاً آن مکتب و نگاه و نگرش را در کار خودمان هم متبلور کنیم.

همچنین میلاد فرزند خلف حضرت فاطمه زهرا (سلام الله علیها)، رجل الهی، آن حکیم انقلابی، آن بنیان‌گذار فیلسوف و اندیشمند، **حضرت امام خمینی** (رضوان الله تعالی علیه) را تبریک عرض می‌کنم. اگر بخواهیم در یک کلمه بگوییم که ما در گام دوم چه کاری می‌خواهیم انجام دهیم، عرض من این است که ما باید در گام دوم، فکر و اندیشه امام را بشناسیم و همان اندیشه را به اقتضای زمان، به اقتضای نیاز و به اقتضای مخاطب در جامعه‌مان نهادینه کنیم. ما نمی‌خواهیم کار سختی انجام دهیم. اگر امام ۸۰-۷۰ قبل ایده تحول در جامعه را مطرح کرد و آرمانی را نشانه‌گیری کرد و در یک لایه‌ای

چنین مدلی را ارائه می‌دهند، به خصوص برای ما می‌تواند چارچوب بسیار هدایتگری باشد. به نظر من در این نشست، نه فقط باید برنامه یک سال بعد را تدوین کنیم، بلکه باید بینیم گام دوم چیست. ۴۰ سال زحمت کشیده شده و کار شده است که به این دستاورد رسیده‌ایم؛ دستاوردی بسیار ارزشمند که معلمان، دانش‌آموزان و مدارس ما از آن بهره‌برداری می‌کنند. ولی آیا همین کافی است؟ یا اینکه باید به یک جهش، یک حرکت، و یک تحول، شناخت اقتضائات زمان و وضعیت کنونی‌مان برسیم.

چون میلاد مسعود حضرت فاطمه زهرا (سلام الله علیها) است، باید از همکاران خواهران تشکر و سپاس‌گزاری کنیم. خواهران در این مجموعه‌ها معمولاً تلاش مضاعفی دارند. چون در کنار کاری که باید انجام بدهند، در همین مسئولیت فرهنگی و اداری خودشان بالاخره یا مادر هستند یا باید به خانواده رسیدگی کنند و این واقعاً جهاد

از آن آرمان توانست هدفی را ترسیم کند و به آن هدف دست پیدا کند، با همت مردم، با همراهی مردم، از مردم، با مردم، برای مردم، ما هم باید بتوانیم با معلمان، با دانش آموزان، از معلمان، از دانش آموزان، برای معلمان و برای دانش آموزان همان آرمان‌ها و هدف‌گیری را و همان سیره و سبک را دنبال کنیم.

من چند روز گذشته در «بشاگرد» بودم. عرض کنم، متأسفانه تلاش‌هایی که دوستان انجام می‌دهند، در آن لایه‌هایی که باید برود، نمی‌رود. من دیروز به هر مدرسه‌ای که در بشاگرد رفتم، از معلمان و دانش‌آموزان سؤال کردم که مجله رشد کجاست، اصلاً انگار اسم این مجلات هم به گوششان نخورده بود. همان جا احساس کردم چقدر ما درباره عدالت آموزشی سخن می‌گوییم، اما از آن دور هستیم. ما شبکه رشد را داریم که باید از آن استفاده کنند، اما اصلاً امکانی برای بهره‌برداری از اینترنت در آنجا وجود نداشت.

البته بشاگرد نسبت به سال‌های قبل بسیار متحول شده است. آنجا نمونه‌ای است که نشان می‌دهد، چگونه با یک روحیه جهادی و با عزم مردمی که نه حوزه و نه دانشگاه دیده‌اند و نه تجملات و آداب ما را دارند، خیلی خاکی، بی‌صدا و بی‌ادعا، کاری کرده‌اند که چهره آن منطقه عوض شده است. اما آیا به وضع مطلوب رسیده‌اند؟ قطعاً نه.

با توجه به جلسه امروزمان به این فکر می‌کردم که: واقعاً ما با این ابزاری که داریم، چه کار می‌توانیم بکنیم؟ در این دفتر پنج کار مهم انجام می‌شود که هر کدام به نوبه خود می‌تواند تحول‌ساز باشد.

ما در همان جهاتی که مطرح کردم، در مقام یک بازآرایی تشکیلاتی هستیم. سرکار خانم کیا سال‌ها است در این دفتر مشغول هستند، هنوز گله‌مندند که فهرست منابعی که می‌تواند به فهم دانش‌آموز در فلان درس کمک کند، در پایان کتاب درسی نمی‌آید. چرا نمی‌آید؟ ما که کنار هم هستیم. ما که با هم بیشتر از یک اتاق فاصله نداریم. هنوز گله‌مندیم که چرا در نیازسنجی برای مجلات رشد مرکز مطالعات و پژوهشگاه هیچ احساس وظیفه‌ای نمی‌کند. یا ما سفارش نداده‌ایم یا اینکه آنجا ساز و کارهایی هست که این تحقق پیدا نمی‌کند. خب چرا؟ ما که زیر یک سقف هستیم.

یا نکته‌ای که درباره زیرساخت‌های سخت‌افزاری شبکه رشد مطرح شد. چرا نباید ما پنج سال قبل به این فکر می‌افتادیم؟ این چراها را چگونه باید جواب بدهیم؟ آیا همه را رئیس سازمان باید جواب بدهد؟ قطعاً نه. یک مانع آن جزیره‌ای بودن تشکیلاتی است. در دفتر فنی و حرفه‌ای و کار دانش و دفتر تألیف نظری این تلقی وجود دارد که مثلاً گروه قرآن، گروه ادبیات، گروه زیست‌شناسی، گروه ریاضی و... فقط باید برای دوره متوسطه نظری کار کنند و فنی و حرفه‌ای و کار دانش باید برای خودشان سراغ متخصصان ریاضی، زیست‌شناسی یا زمینه‌هایی که مربوط به رشته‌هایشان است، بروند. چرا باید این طور باشد؟ مگر ما دو تا آموزش و پرورش هستیم؟

بعد ما برای کارهای پژوهشی‌مان سراغ مسائلی می‌رویم که مسائل درجه سوم و چهارم هستند. مسائل درجه اول و درجه دوم ما نه کشف می‌شوند و نه مطرح، و نه به دنبال آن هستیم که به آن‌ها پاسخ بدهیم. ما در درجه اول باید



ما باید در گام دوم، فکر و اندیشه امام را بشناسیم و همان اندیشه را به اقتضای زمان، به اقتضای نیاز و به اقتضای مخاطب در جامعه‌مان نهادینه کنیم

دوم برای خودشان تعریف کنند: گام دوم ما چیست؟ حال ممکن است دو سه نفر را بنده به عنوان مشاوران رئیس سازمان پیشنهاد بدهیم. کسانی که تلقی من این است، خارج از مجموعه، کاری می‌توانند انجام بدهند، اما رکن آن خود شما هستید. نمی‌خواهیم دوباره به چارچوب سند تحول بپردازیم که مبانی نظری چارچوب تحول و اندیشه درباره این سند چیست و فقط حرف بزنیم. شهید بهشتی ۵۰ سال قبل برای بچه‌ها کتاب‌های دینی تألیف کرده است. گاهی که من آن‌ها را می‌خوانم، می‌بینم همان‌ها را اگر امروز به بچه‌ها درس بدهیم - با عرض معذرت - از کتاب‌هایی که امروز نوشته‌ایم، بهترند. جلسه گذاشته‌ایم، گفته‌ایم می‌خواهیم علمی بنویسیم، چارچوب نظری و مبانی تعیین کرده‌ایم، الگوهای مفهومی شرح داده‌ایم، و همین طور حرف زده‌ایم. اما آنچه در آمده است، به دل نمی‌نشیند.

هنرمندی مثل **کمال الملک**، وقتی نقاشی کشیده، مبتنی بر سند نقاشی نکرده است. درس خوانده، سند خوانده، فلسفه خوانده، حکمت خوانده، فکر کرده، ولی این تابلویی که ترسیم کرده، از فکری عمیق برخوردار و از یک حال هنری برآمده است. این حال خیلی اهمیت دارد. اگر این حال نباشد، ما همه چیز داریم، اما همه آن‌ها کلیشه‌اند و فقط به درد کتابخانه و گزارش به دیگران می‌خورند. ما

به یک برنامه‌ریزی تحولی در خود سازمان که بتواند این بار تحول را بردارد، دست بزنیم. یعنی اگر نگاه ما نگاه ۱۰ سال قبل، ارتباطاتمان ارتباطات ۱۰ سال قبل، و تشکیلاتمان تشکیلات ۱۰ سال قبل باشد، نمی‌توانیم بگوییم تحول بنیادین اتفاق افتاده است؛ چون فقط یک شعار می‌شود. بعد خودمان در مصاحبه‌ها می‌گوییم تحول هنوز اتفاق نیفتاده است. در صورتی که تحقق این شعار به عهده خود ماست. به قول شاعر:

من از بیگانگان هرگز ننالم / که بامن هرچه کرد آن آشنا کرد

من به وزارتخانه و معاونت‌ها کاری ندارم چون آن‌ها برای خودشان دارند تلاش می‌کنند و زحمت می‌کشند. منتها این نکته درست است که رابطه ما باید با آن‌ها خیلی رابطه نزدیکی شود و نباید فکر کنیم که فقط ما باید مجلات رشد را تولید کنیم. ما اگر بتوانیم همان دانش‌آموز بشاگردی را در تولید مجلات رشد شرکت بدهیم، این هنر ماست. یعنی به گونه‌ای شود که اگر مجله برایش ارسال نشد، بگوید کجاست آن مجله رشدی که حرف مرا می‌زد؟ در مرکز تهران همین طور. در شیراز، مشهد و تبریز و همه جا همین طور. آن نیاز باید احساس شود که اگر او تشنه شد، این آب از بالا و پس بجوشد.

پیشنهاد روشن بنده این است که ما در خود این دفتر که بحمدالله، هم از چهره‌های پیشکسوت و هم از جوان‌های فعال و نوگرا و از طیف‌های مختلف فکری برخوردار است، ذیل همان تفکر انقلابی اسلامی و تفکر حضرت امام، بتوانیم همه حرف‌ها را داشته باشیم. دوستان با هدایت جناب آقای ناصری کارگروهی تشکیل بدهند و یک گام



نباید فکر کنیم که فقط ما باید مجلات رشد را تولید کنیم. ما اگر بتوانیم همان دانش‌آموز بشاگردی را در تولید مجلات رشد شرکت بدهیم، این هنر ماست

۱۰۰ جلد تحقیق کرده‌ایم. بر اساس این ۱۰۰ جلد تحقیق، ۱۰ جلد چارچوب برنامه‌درسی هم نوشته‌ایم. شش سند هم تولید کرده‌ایم. اما کجاست؟ بعد از شهادت شهید بهشتی مردم شعار می‌دادند و می‌گفتند: «آمریکا در چه فکریه، ایران پر از بهشتیه.» ولی آیا واقعاً یک بهشتی داریم؟ آیا یک **مطهری**، یک **رجایی**، یک **باهنر** داریم؟ رجایی و باهنری که در آموزش و پرورش دغدغه دانش‌آموز را داشتند. یعنی ما را برای دیگران می‌خواستند، نه ما برای خودمان. ما گاهی می‌شویم ما برای خودمان. پس دیگران چی؟ می‌گوییم دیگران که دکترای فلان رشته ندارند، یا فلانی حرفش حرف سطحی است، یا فلانی روی فلان موضوع کار نکرده است یا اصلاً اقتضائات ما را نمی‌دانند و از این قبیل حرف‌ها.

واقعاً در طول ۱۰ سال، ۲۰ سال یا ۴۰ سال گذشته سازمان ما چقدر یادگیرنده بوده است؟ ترجمه کردن منابع خارجی که یادگیرندگی محسوب نمی‌شود. ما ایرانی هستیم، باید ایرانی بیندیشیم. ما مسلمانیم، باید اسلامی بیندیشیم. ما انقلابی هستیم، باید انقلابی بیندیشیم. هویت ما این است. هویت ملی ما سه مؤلفه خیلی روشن دارد: ایران، اسلام و انقلاب اسلامی. ما می‌توانیم به این سه مؤلفه افتخار کنیم و آن‌ها را پیش برنده تلقی کنیم. این سه مؤلفه با هم و در هم تنیده معنا می‌دهند، نه جدا

از هم. نه اینکه مثلاً اگر تخت جمشید را نماد کردیم پس این بُعد ایرانی ماست. اگر یک جا قرآن را برجسته کردیم، این بُعد اسلامی ماست. اگر یک جای عکس امام زدیم، بُعد انقلابی ماست. نه، این‌ها با هم هستند. در درجه اول تحلیل و فهم این مویرگ‌ها و تار و پودی که در هویت ملی ماست، بسیار اهمیت دارد. اینکه در ما همان حالی را ایجاد کند که در کمال‌الملک ایجاد می‌کرد و در همین انسانی که در این مکان صاحب‌نام است: **امیر کبیر**.

به اعتقاد من، امیر کبیر دقیقاً همین طور بود. یعنی او یک مسلمان ایرانی انقلابی بود. او واقعاً انقلابی بود، ولی شعار انقلاب نمی‌داد. چون در آن زمان واژه انقلاب خیلی مطرح نبود. امیر کبیر در عمل در حد مقدمات خودش همان کاری را کرد که امام خمینی انجام داد. همان نگاهی را که **امام خامنه‌ای** امروز دنبال می‌کند و همان نگاهی که بر اساس آن ما می‌گوییم پیشرفت، تعالی و سند ۵۰ ساله، همان را انجام داد. حرفش خیلی هم ساده بود. او می‌گفت: به جای اینکه بچه‌ها را به ایتالیا، بلژیک یا فرانسه بفرستید که درس بخوانند و بعد عده‌ای اصلاً برنگردند و یا عده‌ای که برمی‌گردند، تفکرشان تفکر غربی شده باشد، ما خودمان یاد می‌گیریم. ما یادگیرنده‌ایم. ما از دیگران دعوت می‌کنیم بیایند اینجا و به ما یاد بدهند. ولی عمرش کفاف نداد که خودش این فرایند را هدایت کند. به همین سبب بعداً بحث توپ‌سازی و علوم‌پایه ماند و بحث حکمت و فلسفه و مانند این‌ها دیگر غایب شد. جهت‌گیری دارالفنون هم بعد از امیر کبیر تغییر کرد. ولی ایده استقلال علمی، ایده او بود.

یعنی ما حاضریم یاد بگیریم. باید یاد بگیریم. از غرب



یاد می‌گیریم، از شرق هم یاد می‌گیریم، از گذشته خودمان هم یاد می‌گیریم. یادگیرندگی ما هیچ مرزی ندارد. ولی مهم این است که چه چیز را باید یاد بگیریم. ما امروز حتماً به **حافظ** نیاز داریم. ولی به همان حال و هوایی که حافظ داشت و مثلاً می‌نشست لب جوی آب و گذر عمر را نگاه می‌کرد، نیاز نداریم؟ آیا باید این کار را بکنیم؟ یا اینکه آنچه را که می‌خواهیم یاد بگیریم، باید مشخص و انتخاب کنیم؟ ما از **مولوی، فردوسی، ابن‌سینا و خواجه‌نصیر** باید یاد بگیریم. از **هگل** و **کانت** هم باید یاد بگیریم. از **داروین** هم باید یاد بگیریم. اما مهم این است که چه چیز را یاد بگیریم.

ما هرگز غربی نیستیم و هرگز نمی‌گوییم فرهنگ ما باید فرهنگ جهانی شود. چون اصلاً محتوایی پشت سر این عنوان نیست. فرهنگ جهانی یعنی چه؟ مگر جهان یک فرهنگ دارد؟ کجای جهان؟ برای چی؟ هرچند وقتی ما می‌گوییم فرهنگ ایرانی، به این معنی نیست که هر چه در فرهنگ امروزمان هست را قبول داریم. اگر فرهنگ امروز ما یک فرهنگ بسیار منزه در سطح کامل و عالی بود که وضع ما خیلی خوب بود. همه وجدان کار داشتند، همه نظم داشتند، همه وظیفه‌شناس بودند، همه روحیه همکاری و همدلی داشتند، همه حاضر بودند نسبت به هم تواضع داشته باشند، و همه عدالت خواه بودند. اگر این طور بود چه اتفاقی می‌افتاد؟ خیلی عالی بود. امروز فرهنگ اقتصادی ما خراب است، فرهنگ سیاسی ما اشکال دارد، فرهنگ آموزشی ما عیب دارد. یعنی هر عیبی که وجود دارد، از معایب فرهنگی ماست. پس اگر به فرهنگ ایران افتخار می‌کنیم، به نقاط مثبتش افتخار می‌کنیم.

ما گاهی مباحث را قاطی می‌کنیم. به همین دلیل هم همه ما که پشت این میزها هستیم، می‌گوییم فرهنگ ایرانی، فرهنگ اسلامی، فرهنگ انقلابی. ولی فرهنگ انقلابی یعنی چه؟ یعنی فقط شعار بدهیم؟ این فرهنگ انقلابی نیست. این کاری نمادین است که یک روز از سال انجام می‌دهیم. باید ببینیم آن عقلانیتی که در امام بوده است، چیست. آن حکمتی که در انقلاب اسلامی بوده است، چیست. استقلال به معنی ظلم نپذیرفتن و زیر بار نرفتن، خودباوری ملی و خوداگاهی ملی، آن چیست. آن آزادی به معنای اینکه واقعاً باید در جامعه ما بیش از آنچه هست در فضای علمی و فکری ما تحقق پیدا کند، آن چیست.

من می‌بینم کارشناس می‌ترسد درباره مدیرکلش نظر بدهد. این یعنی فقدان آزادی. آزادی که فقط در خیابان و روزنامه نیست. آزادی در همین جا باید باشد. یعنی اگر دوستان نسبت به بنده انتقاد داشتند، بتوانند با شجاعت بگویند و اگر دیدند من قبول نمی‌کنم، مرا توبیخ کنند. این یعنی آزادی. مثلاً کارشناس مسئول فلان اداره کل به من زنگ می‌زند و می‌گوید: آقا، معاونی که مربوط به کار ماست، اصلاً برای این جلسه که شما می‌خواهید بیایید، مرا دعوت نکرده است. یعنی تا این حد خفقان و خودخواهی مدیریتی وجود دارد. این اشکال ماست. باید آن را بفهمیم. وقتی می‌گوییم انقلابی هستیم، یعنی همین. من با افتخار می‌گویم سازمان ما باید یک سازمان ایرانی، اسلامی و انقلابی باشد. سازمانی که می‌خواهد برای خودش حیات طویه را تجربه کند. همین که در «دفتر انتشارات و فناوری آموزشی» صمیمیت و هم افزایی وجود





که بچه‌ها در آن نفس بکشند و لذت ببرند. مدرسه‌ای که معلمش بتواند از مدیرش انتقاد کند. مدرسه‌ای که مدیرش آن را مشارکتی اداره کند. مدرسه‌ای که خانواده‌ها در هدف‌گذاری‌های آن شریک باشند. نگوییم آن پدر و مادر که درس نخوانده‌اند. من از شما می‌پرسم آیا تأثیر پدر و مادر بر فرزندان فقط زمانی است که تحصیلات داشته باشند؟ چه کسی گفته است؟ همه ما دیده‌ایم، در بعضی خانواده‌ها، پدر و مادر خیلی تحصیلکرده نیستند. نه اجتهاد حوزه دارند و نه دکترای دانشگاه. آنچنان عمق تربیتی در فرزندشان ایجاد کرده‌اند که آدم غبطه می‌خورد. برای من پیش آمده است که بارها غبطه خورده‌ام به حال بعضی از خانواده‌هایی که دیده‌ام، پدر چقدر قشنگ با فرزندش تعامل کرده و الان فرزندش روی پای خودش ایستاده

دارد، خیلی ارزشمند است. این را باید حفظ کرد، ولی نه فقط برای خودمان. یعنی باید در این دفتر را باز کنیم و بگوییم: دفتر تألیف هم باید همین‌طور بشود، پژوهشگاه باید همین‌طور بشود.

به نظر می‌رسد هدف اصلی ما و گرانیگاهی که نقطه آغاز و نقطه پیشران تحول ماست، مدرسه است. ما هر دو روز و نیم یک مجله تولید می‌کنیم، هر روز سه کتاب امضا می‌کنیم که چاپ بشود، هرچند ۱۰ روز یک پژوهش را رونمایی می‌کنیم، هر سال ۵۰ هزار تن کاغذ را به کتاب و مجله تبدیل می‌کنیم و مانند این‌ها. خب، چه شد؟ اگر مدرسه ما تکان نخورده باشد، اگر مدرسه ما تولیدات ما را برای خودش ابزار و مقدمه قرار ندهد، چه؟ ما به مدرسه پویا، صالح و مدرسه زندگی نیاز داریم. مدرسه‌ای



کوچک بود، کاری کرده بود که او عصبانی شد. گفت جوری شد که من دنبال او کردم تا او را بگیرم و با او صحبت کنم. فرزندم شروع کرد به دور حوض دویدن و من هم به دنبال او افتادم. یک مرتبه به خودم آمدم و گفتم: «من وزیر آموزش و پرورش، از یک برخورد تربیتی با فرزند خودم که یک نفر است، عاجزم. الان که بار ۷-۸ میلیون دانش آموز بر دوش من است، چگونه می‌خواهم آن‌ها را تربیت کنم؟!»

گفت همان موقع به گریه افتادم. گفتم: «خدایا این بار را بر دوش من گذاشته‌ای، اما من عاجزم از تربیت یک نفر! بعد بلافاصله به این نتیجه رسیدم که خدایا چقدر خوب صحنه‌ای برای من پیش آوردی که این عجز از تربیت برای من ملموس شود. با خودم گفتم شاید خدا می‌خواست به

است. فرزند او در زندگی و کارش خلاق، با نشاط و امیدوار است و دارد کار می‌کند، ولی بسیاری از ما نتوانسته‌ایم. زمانی مرحوم پرورش در جلسه‌ای تعریف کرد: «چند روز قبل اتفاقی باعث شد که به گریه افتادم.» در آن زمان که همه با امور تربیتی برخورد چکشی می‌کردند که یا نباید باشد یا دفاع محض می‌کردند که باید باشد، ایشان دفاع حکیمانه‌ای داشت. در ابلاغی که آن زمان در امور تربیتی به من داد، چنین تعبیری به کار برد که: «من در خدمت شما هستم، چرا که شما در خدمت تربیت هستید.»

در واقع وزیر آموزش و پرورش کشور تلویحاً با من شرط کرد که اگر در خدمت تربیت باشی من در خدمت شما هستم. ایشان تعریف کرد، وقتی که فرزند بزرگشان

من نشان بدهد که تو می‌گویی من وزیر آموزش و پرورش هستم، برای بچه‌ها برنامه دارم، پدران باید چنین کنند و مادران باید چنان کنند، اما خودت از یک برخورد تربیتی با فرزندت، گاهی ناتوان می‌شوی. حواست باشد.»

نگاه شهید رجایی و شهید باهنر این بود که ما باید بتوانیم در مدرسه فضایی ایجاد کنیم که بچه‌ها بتوانند تربیت شوند. ما که تربیت کننده نیستیم. خوش‌بختانه در تعریف تربیت این کنایه بسیار زیبا آمده است که: تربیت یعنی زمینه‌سازی. پس ما باید زمینه‌سازی کنیم. آن هم برای یک فرایند. این هم فرایند است. یعنی نمی‌شود با یک بخشنامه و یا تصمیم پشت تریبون تلویزیون اعلام کنیم و بعد هم بگوییم اقدام شود. کسی که نامه را می‌خواند، اولاً باید فهمیده باشد که به او چه گفته‌ایم که اقدام کند. بعد هم باید متوجه شود که چگونه اقدام کند، با چه کسی اقدام کند، کجا اقدام کند، چه زمانی اقدام کند و اصلاً اقتضائات آن اقدام چیست.

حالا اگر رهبری می‌گویند ما آماده‌ایم خطاهایمان را تصحیح کنیم، یعنی همین. باید همین خطاها را اصلاح کنیم. ما اگر مدرسه را هدف قرار دهیم، می‌توانیم به جایی برسیم. مدرسه هم باید خودش هویت پیدا کند. ما باید بتوانیم از طریق مجلات رشد و سایر رسانه‌های در اختیارمان به دوستان بگوییم: اگر یک مدرسه هویت داشت، می‌شود «دارالفنون». دارالفنون هویت دارد. در این مدرسه زمانی امیرکبیر حضور داشت. چنین فکری وجود داشت که هنوز هم الهام‌بخش است. یا می‌شود «مدرسه البرز». درست است افرادی را که این مدرسه را پایه گذاری کردند، ما قبول نداریم، چون اهدافشان چیز

دیگری بوده، اما به هر حال کاری است که ماندگار شده. اتفاقاً می‌گوییم افتخار می‌کنیم که امروز خودمان داریم آن را اداره می‌کنیم. البته به شرط اینکه همان هویت را مدرسه البرز امروز پیدا کرده باشد. می‌شود «مدرسه علوی». ممکن است من شخصاً با بعضی جهت‌گیری‌ها و رویکردهای مدرسه علوی تفاوت سلیقه‌ای داشته باشم، اما این مدرسه هویتی دارد.

خب، امروز چند تا از مدارس ما هویت دارند؟ مدرسه هویت‌دار یعنی مدرسه‌ای که مدیرش می‌داند این مدرسه می‌خواهد چه کار کند. صرفاً به خاطر بخشنامه وزیر برنامه ویژه مدرسه را اجرا نمی‌کند. اگر خودش این دیدگاه را داشته باشد که من مدیر باید یک ساعتی را به نیازهای منطقه‌ای، محلی، بومی و مدرسه‌ای اختصاص بدهم، آن وقت خیلی قشنگ و زیبا می‌شود. این مدیر مدرسه به این حد رسیده است. حالا اگر وزیر هم بگوید انجام بده و این‌ها به هم گره بخورد، تحولی اتفاق می‌افتد. اما اگر مدرسه‌ای است که اصلاً هویتی ندارد، مدیرش از جایی ابلاغ گرفته که مدیر آن مدرسه بشود، در حالی که محل، منطقه و معلمان را نمی‌شناسد، وقتی می‌آید می‌خواهد از صفر شروع کند، نمی‌داند که آنجا از ۱۰ سال قبل مدیر داشته است، این مدرسه دیگر هویت پیدا نمی‌کند.

مدرسه بدون هویت نمی‌تواند در فرزندان ما هویت ایجاد کند. مدرسه‌ای است که معلم آن تعلقی به آن ندارد. به دبیرش از فلان جا گفته‌اند، شما شش ساعت کم دارید، برای پر کردن ابلاغتان یک روز باید بروید فلان مدرسه. بنده خدا از منطقه ۱۴ با مترو و اتوبوس می‌رود منطقه ۲ و خسته می‌رسد به مدرسه. کاملاً بی‌انگیزه است و اگر



اما به مدرسه پویا، صالح و مدرسه زندگی نیاز داریم. مدرسه‌ای که بچه‌ها در آن نفس بکشند و لذت ببرند

و جمهوری دوم و سوم مطرح بود. من به او گفتم: «تا هر وقت شما بخواهید هست، هر وقت نخواهید، نیست. منظورم فقط توی دانش‌آموز نیست، منظورم از شما یعنی همه مردم.»

واقعاً اعتقاد عمیق من این است که تا وقتی مردم از نظر عملی، فکری، باورها، علاقه‌ها و مانند آن بخواهند، جمهوری اسلامی هست. نخواهند، نیست. امروز به خصوص در این جمهوری که امام آن را بنیان‌گذاری کرده و به صراحت فرموده که: «میزان رای ملت است» و ما هم پای این حرف ایستاده‌ایم، خوب معلوم است که مردم باید بخواهند. اینجا هم همین طور است. ما برقراریم که با تبیین کاری که دنبال می‌کنیم، بگوییم این ۵-۴ دفتر دیوارهایشان باید برداشته شود. این ۱۱ حوزه یادگیری باید واقعاً شکل بگیرند. باید واقعاً حوزه یادگیری علوم تجربی بشوند؛ نه اینکه فیزیک، به علاوه شیمی، به علاوه زیست‌شناسی. اینکه حوزه یادگیری نیست. این‌ها سه گروه هستند که ما یک کلمه‌اش را برداشتیم و یک کلمه دیگر گذاشته‌ایم. باید از پوسته دیسیپلینی و رشته‌ای بودن در بیاید و حوزه یادگیری علوم تجربی بشود. حوزه قرآن و معارف اسلامی نباید گروه قرآن به علاوه گروه عربی، به علاوه گروه دینی باشد. باید بشود قرآن، زبان قرآن؛ معارف قرآن، یعنی بشود یک نگاه یکپارچه.

خیلی متعهد باشد باید با آن‌ها تست کار کند. تست هم کاری ندارد به اینکه در کدام مدرسه، منطقه و محله است. در کردستان است یا خراسان. این هویت‌های منطقه‌ای و محلی اگر نباشند، چه بستری برای هویت‌سازی باقی می‌ماند؟ من هرگز به این منطقه و جغرافیا متعصب نیستیم و تعصب غیرعقلانی ندارم که بگویم چون من اصفهانی هستم، هر جا می‌روم، باید ببینم چه کسی اصفهانی است و او را در اولویت قرار بدهم. این کار قطعاً غلط است و ضد آن اسلامی است که یکی از اضلاع هویتی ماست.

اینکه عرض کردم ما باید ببینیم کدام تار و پود هر کدام از این اضلاع را می‌توانیم بگیریم، همین جا خودش را نشان می‌دهد. اسلام با هر گونه گرایش ضد عدالت، با هر گونه تبعیض، با هر گونه رانت‌خواری، با هر گونه قوم و خویش بازی و رفیق‌بازی صددرد ضد مخالف است. ما الان در سازمان پژوهش هیچ فرد اضافی نداریم. هیچ کس قرار نیست از سازمان خارج بشود. ما الان فقط یک بازنمایی تشکیلاتی انجام می‌دهیم. ممکن است یک نفر را از یک صندلی به صندلی دیگری ببریم. یعنی الان می‌خواهیم جورچین خودمان را درست کنیم. می‌خواهیم ارتباطاتمان درست شود؛ البته اگر شما بخواهید. اگر نخواهید، هر چقدر هم بگوییم چه حرف‌های خوبی زده شد، اما کار انجام نخواهد شد.

زمانی من در «مدرسه توحید» قم که از مدارس هویت‌دار و مؤسس آن قای **رضا فرهادیان** است، تاریخ معاصر درس می‌دادم. در آن مدرسه فضای بازی ایجاد کرده بودیم که بچه‌ها بتوانند حرف بزنند و سؤال کنند. روزی یکی از بچه‌ها به من گفت: «حاج آقا، این جمهوری اسلامی تا کی هست؟» آن زمان بحث اصلاح قانون اساسی



مدرسه هویت‌دار یعنی مدرسه‌ای که مدیرش می‌داند این مدرسه می‌خواهد چه کار کند و صرفاً به خاطر بخشنامه وزیر برنامه ویژه مدرسه را اجرا نمی‌کند

ضمن اینکه این ۱۱ حوزه نباید حوزه‌هایی باشند که بینشان خط است، بلکه باید بینشان نقطه‌چین باشد. یعنی باید با هم ارتباط داشته باشند. همان مقدار که درس دینی درباره ایمان افزایی مسئولیت دارد، درس ریاضی و علوم تجربی هم به همان میزان مسئولیت دارند که ایمان دانش‌آموزان تقویت شود. در اینجا هم نمی‌شود کلیشه‌ای عمل کرد. اگر در کتاب ریاضیات عکس مناره و گنبد بزینم، کار درست نمی‌شود. گاهی لازم است و باید این کار را انجام بدهیم اما نه به صورت کلیشه‌ای. کار باید معنادار باشد. یعنی دانش‌آموز ما باید احساس کند که از شنبه که به مدرسه می‌رود تا روز چهارشنبه، درس ریاضی که می‌خواند واقعاً ریاضی است و در او تفکر منطقی ایجاد می‌کند. آخرین دیدگاه‌های ریاضی را یاد می‌گیرد، نه ریاضی سده نوزدهم و بیستم غرب را. واقعاً ریاضی قرن بیستم و یکم هم در آن دیده می‌شود. امروز در دنیا ریاضی و آموزش ریاضی عوض شده است، در صورتی که ما در فکر ریاضی ۴۰ سال قبل مانده‌ایم.

بله زمانی بود که ما با غرب ۲۰۰ سال فاصله داشتیم. زمانی که **محمدعلی فروغی** کتاب «سیر حکمت در اروپا» را نوشت، ما ۳۰۰ سال با فلسفه غرب فاصله داشتیم. امروز خوش‌بختانه کتاب سال‌های ۲۰۱۰ و ۲۰۱۲ ترجمه

می‌شوند و به بازار می‌آیند. باید این فاصله‌ها را کم کنیم. یادگیری ما از دیگران باید به روز باشد اما تقلید نباشد. نه اینکه همه حرف‌ها را ترجمه کنیم و بگوییم حرف عالی است. نه، حرف‌های عالی را می‌شنویم، حرف‌های عالی خودمان را هم قاطی آن می‌کنیم. پنج هدف اصلی خودمان هم که برایمان مشخص است. می‌خواهیم بچه‌ها به عقلانیت، ایمان، علم، عمل و اخلاق برسند، در ارتباطات چهارگانه رابطه با خود، با خدا، با خلق و با خلقت. با این تعابیری که داریم، حالا برایشان محتوا تولید می‌کنیم. محتوایی که در این حوزه یادگیری تولید می‌شود، فقط محتوای کتاب درسی نیست. یک بخش این محتوا برای کتاب درسی است، یک بخش آن برای پایگاه رشد و مجلات رشد است، بخشی از آن برای «انتشارات مدرسه» است و...

اگر انتشارات مدرسه بخواهد کتاب‌هایش را در این ده سال گذشته در ۲۰ خانه توزیع کند، درباره تعقل با خود، تعقل در رابطه با خدا، تعقل در رابطه با خلق - خلق شامل خانواده، معلم، همسایه، هم‌وطنان، جامعه جهانی، دوست و دشمن می‌شود - تعقل در رابطه با خلقت که بخشی از آن طبیعت است و ما باید با آن آشنا باشیم، برای این خانه‌ها چند کار تولید کرده‌ایم؟ آیا از نظر کمی توزیع متوازنی انجام شده است؟ مشکل ما بیشتر کجاست؟ ما الان در عنصر تعقل و تفکر بیشترین مشکل را داریم. یعنی تعقل و تفکر در ما، جامعه ما و دانش‌آموز ما باید ریشه‌دار بشود. ما در همه سطوح، هم به تفکر انتقادی، هم به تفکر تحلیلی، و هم به تفکر اکتشافی نیاز داریم. نمونه عقلانیت متعالی همان حضرت علی و حضرت زهرا هستند. نمونه



برتر و بالاترش در سطح جهان، وجود مقدس خاتم انبیا و پیامبر اکرم (صلی الله علیه و اله) است که سعدی گفته: «بعد از خدا بزرگ تویی، قصه مختصر.» این اوج عقلانیت است. آن‌ها قله‌های دست نیافتنی هستند و ما می‌خواهیم در این دامنه حرکت کنیم.

البته عقل کانتی هم جاهایی به درد ما می‌خورد و از آن استفاده می‌کنیم و آن را کنار نمی‌گذاریم. عقل ابزاری و تکنیکی را هم در جایگاه خودش قبول داریم. بعضی‌ها فکر می‌کنند وقتی ما می‌گوییم عقل فقط سراغ «اسفار اربعه» و این حرف‌ها می‌رویم. به تعبیر بنده عقل به جمیع معانی و در جمیع مراتبش برای ما مفید است. گاهی ما را به چالش می‌کشند و می‌گویند شما اصلاً عقل را چه تعریف می‌کنید. در غرب که عقل چند جور تعریف شده است. علامه مجلسی هم ۷-۸ تعریف از عقل بیان کرده است. بنده می‌گویم: آقا این را به عقل شما واگذار می‌کنم. شما با عقل خودت، هر تعریفی که از عقل داری، عمل کن. هر کدام از ما مختصر عقلی داریم. این مختصر عقل‌ها اگر به هم گره بخورند، راه ما را باز می‌کنند. این گره خوردن را خیلی کم داریم.

بچه‌های ما باید اهل تفکر بشوند. تفکر در پرسشگری بسیار لازم است. بچه‌ها باید پرسشگر و مسئولیت‌شناس شوند. ما باید به این مرحله برسیم که هر مقدار از جامعه مطالبه داریم، به همان اندازه برای جامعه تولید کنیم. اگر بیشتر تولید کردیم که می‌شویم نخبه جامعه. نخبگان بیش از آن مقدار که از جامعه مطالبه دارند، به جامعه می‌دهند. یک عده هم داریم که در جامعه مفت‌خور هستند. فقط از جامعه می‌گیرند و به جامعه هیچ چیز نمی‌دهند. ولی

عدالت این است که حداقل به اندازه‌ای که از جامعه انتظار داریم به ما بدهد، ما هم به جامعه بدهیم. فلان تاجر بازار از اوضاع بازار و دلار گله دارد یعنی انتظار دارد، دولت به او کمک کند. بسیار خب، اما شما هم باید به همان اندازه به جامعه کمک کنی و باید به جامعه بدهی. نمی‌شود شما فقط به فکر شخص خودت باشی.

امروز متأسفانه اکثر سرمایه‌داران جامعه ما شعار می‌دهند که دولت باید اقتصاد را واگذار کند و من هم حاضرم تحویل بگیرم. بعد می‌رود کارخانه‌ای را که هزار میلیارد می‌ارزد، به مبلغ ۲۰۰ میلیون تومان می‌گیرد و نصف همان را هم از بانک قرض می‌کند و بقیه را با زد و بند، شاید بدهد. بعد یکباره فهرستی بلند بالا در می‌آید که این‌ها چند هزار میلیارد بدهکار هستند. خب بروید از آن‌ها بگیرید. من که نمی‌توانم بگیرم. قوه قضاییه و دولت باید بگیرند. یا حداقل از این به بعد وام ندهید. از آن طرف کارمند ضعیفی می‌خواهد خانه بخرد، برای ۳۰-۲۰ میلیون که می‌خواهند به او وام بدهند، کلی سخت می‌گیرند.

بسیاری از رؤسای بانک‌ها چون پول دستشان هست، احساس می‌کنند آدم‌های خیلی مهمی هستند و از بالا به پایین نگاه می‌کنند. وقتی می‌فهمند طرف از آموزش و پرورش است، می‌گویند آموزش و پرورش گداخانه است. متأسفانه تحقیر می‌کنند و کارشان را انجام نمی‌دهند. این همان فرهنگ اقتصادی غلط است. او حاضر نیست به همان اندازه که می‌خواهد، به همان اندازه هم به جامعه بدهد. قطعاً هیچ مسئولی در نظام جمهوری اسلامی حق ندارد برای خودش فکر کند، برای خودش حريم خصوصی ایجاد کند یا برای خودش امتیاز ویژه‌ای در نظر بگیرد.



حالا جایی ضرورت و نیاز است، و در حد ضرورت و نیاز اشکالی ندارد.

اوایل انقلاب این طور نبود که یک مسئول، خدماتی مثل ماشین ضد گلوله و محافظ داشته باشد. شهید بهشتی با اینکه نفر دوم مملکت بود، در مسجدی که از ایشان دعوت می شد، به منبر می رفت. شهید باهنر و شهید رجایی هم همین طور بودند. بزرگ ترین خیانتی که گروهک منافقین و گروه فرقان به این کشور کردند این بود که جامعه ما را امنیتی کردند. آن ها جرقه زدند و عده ای هم که در دل خودشان خیلی دوست داشتند ماشین و محافظ داشته باشند و برای خودشان شاهی باشند به میدان آمدند و از این وضعیت سوء استفاده کردند. شهید بهشتی در سال ۱۳۵۸ رئیس شورای انقلاب بود. روزی می خواست سوار ماشین بشود که یک نفر در ماشین را برایش باز کرد. ایشان به او عتاب کرد که این کار را نکن. بعد گفت شما ما را بد عادت می کنید. خودم در ماشین را باز می کنم. بعد ایشان در جایی به صراحت هم به این موضوع اشاره کرد. اما متأسفانه نه صدا و سیمای ما این ها را بازنمایی می کند و نه آموزش و پرورش این ها را به گوش معلمان و جامعه می رساند تا نسل آینده ما بدانند که چه منش، روش و اخلاقی از کارگزاران مورد انتظار است. عده ای از ما هم حجاب شده ایم. چون اگر بخواهیم خودمان از این کارها بکنیم، آن وقت از خودمان سؤال خواهند کرد و مثلاً می گویند آقای فلانی شما که می گویی من شاگرد شهید بهشتی هستم، شهید بهشتی این طور بود، و من چون نمی خواهم نقطه ضعف خودم برجسته شود، می گویم حالا از شهید بهشتی چیز دیگری بگویند که قدری بهتر باشد.

ما باید این موضوع را در آن عقلانیت و در آن فرهنگ سیاسی و اقتصادی دنبال کنیم.

من معتقدم، اگر بخواهیم به این گام دوم واقعاً بپردازیم، کافی نیست که فقط شعار بدهیم و چند جمله از آن در بیاوریم. یکی از جملات بسیار برجسته مقام معظم رهبری در این گام دوم این است که: «باید آماده تصحیح خطاهایمان باشیم». بعضی از ما فقط خطاهای دیگران را می گوئیم. بعضی هم فقط برای سند سازی، خطاهای انقلاب را می گوئیم که آن هم نه خطای انقلاب، که گاهی خطای مسئولان را به پای انقلاب می نویسیم. این هم خطای دیگری است. باید واقعاً در پی تصحیح خطاهای گذشته مان باشیم. ما قبلاً جامعه اسلامی نبوده ایم و هنوز هم نیستیم. ما یک جامعه فرهیخته ای که شیعه واقعی و مسلمان واقعی باشد نبوده ایم و هنوز هم نیستیم. خطاهای کلی و جزئی داشته ایم. باید آن ها را اولویت گذاری کنیم.

من معتقدم هر کدام از ما در دستگاه خودمان ببینیم در تعامل با دانش آموز و مدرسه چه خطاهایی داشته ایم. در تشکیلاتمان در این سازمان کجا مانعی بوده است که سبب شده، فهرستی که این قدر برایش کار می کنیم، در کتاب ما نیاید. یعنی حداقل این است که بنده رئیس سازمان هستم، باید بگویم خانم کیا شما آن فهرست را به من بدهید تا روی آن تأمل کنم. کتاب که از دفتر تألیف به دست من رسید و من دیدم در انتهای آن فهرست را نگذاشته اند، خودم به چاپ و نشر بگویم که این فهرست را در آخر این کتاب بگذارید. چرا تا حالا این کار را نکرده ایم؟ در بخش آی تی هم باید از همین امروز پیگیری کنند که زیرساخت های مورد نیاز شبکه رشد چه چیزهایی

اسلام با هرگونه گرایش ضد عدالت، با هرگونه تبعیض، با هرگونه رانت‌خواری، با هرگونه قوم و خویش بازی و رفیق‌بازی صددردم مخالف است

ساعت کار این مدرسه از ۹ صبح شروع شود، هم معلم جوانی که از راه دور می‌آید، راحت‌تر به مدرسه می‌رسد و هم دانش‌آموزی که از راه دور می‌آید راحت‌تر می‌آید. بعد هم مدرسه یک نوبته است. ظهر هم کمیته امداد ناهار می‌دهد و استراحت می‌کنند و بعد از ظهر هم هستند تا ساعت چهار و بعد هم به خانه می‌روند. این یک مدل است. اصلاً این تصمیم را به عهده مدیر مدرسه بگذاریم. مدرسه ما باید یک مدرسه دانا باشد. مدرسه هوشمند هم خوب است، اما هوشمند قدری با معانی دیگری آمیخته شده و از آن دانایی درآمده است. امروز به مدرسه‌ای که زیادتر دوربین در آن کار می‌گذارند، می‌گویند هوشمندتر است. اما از نظر من این طور نیست. مدرسه باید دانا، عاقل و فرهیمنده باشد. مدرسه‌ای باشد که در واقع خودش خودش را مدیریت کند. مدرسه‌ای باشد که به دنبال خود تحولی باشد. چنین مدرسه‌ای خودش مشخص می‌کند که کی بیایند و کی بروند. ما به جای اینکه پنجشنبه‌ها را بر اساس بخشنامه تعطیل کنیم، می‌توانستیم بگوییم مدارس ما یک روز در طول هفته تعطیل باشند. این یک روز می‌تواند به دو نیم روز هم تبدیل شود. مثلاً ممکن است مدرسه بخواهد بعد از ظهر یکشنبه و صبح سه‌شنبه را تعطیل کند، اما پنجشنبه دایر باشد. چه اشکالی دارد؟

است. باید زیرساخت قوی برایش درست کنیم که حداقل یک میلیون کاربر بتوانند هم‌زمان از آن استفاده کنند. باید ببینیم چه کار لازم است انجام شود. اگر باید بودجه بگیریم، خب بگیریم. خوش‌بختانه در مخابرات و وزارت ارتباطات دوستان ما هم جوان هستند هم همراه و آماده‌اند که این کار را انجام بدهند.

به نظرم باید مقداری این فضا را عوض کنیم. ممکن است در این راه چند نفر بر اساس برداشت‌های نادرست خودشان گله‌مند شوند. این وسط شیطان هم به کار می‌افتد. کسانی هم هستند که این وسط شیطنت می‌کنند و حرف‌هایی می‌زنند. اما اصلاً این طور نیست. من اینجا عرض می‌کنم، هیچ فردی از سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی بیرون نخواهد رفت. یعنی ما نمی‌گذاریم کسی بیرون برود. همه دوستان باید باشند، اما باید افرادی هم اضافه شوند. وقتی می‌خواهیم چنین کار سنگین تحولی انجام دهیم، نیاز داریم نیروهای دیگری هم به ما کمک کنند. باید همدلانه کمک کنیم تا این ۱۱ حوزه یادگیری شکل بگیرند. چهار دوره که باید برای مدرسه کار کنیم. آقای رهبری نژاد کارگروهی را تشکیل داده‌اند تا ببینیم هر کدام از مسئولان و گروه‌های دوره‌ای ما با نگاهشان به مدرسه، چه نیازی احساس می‌کنند. چه کمبود و چه خلأیی وجود دارد؟

ما باید چند مدل داشته باشیم. نمی‌توانیم با یک متر همه مدارس را اداره کنیم. چه کسی گفته است، همه مدارس باید ساعت هشت صبح شروع شوند؟ ممکن است لازم باشد مدرسه‌ای در یک منطقه ساعت ۹ صبح شروع شود؛ مثل همین مدرسه‌ای که ما در بشاگرد دیدیم. اگر



خانواده‌ها بیایند بحث کنند و نظر بدهند؛ به خصوص در جاهایی که جمعیت کمتر است و ارتباط بیشتری با هم دارند.

ما فکر می‌کنیم همه جا تهران است و همه جا خیابان ایرانشهر است. نه همه جا این‌طور نیست. در همین تهران به منطقه ۱۶ و یا ۱۸ و یا منطقه ۲ بروید، واقعاً وضعیت با جاهای دیگر فرق می‌کند. من زمانی که در دفتر تألیف در خدمت دوستان بودم، بارها می‌گفتم ما که زیر این سقف نشسته‌ایم، خیلی مسئول هستیم. بسیاری از استرس‌ها و چشم و هم‌چشمی‌ها ناشی از کارهایی هستند که ما انجام می‌دهیم. ما باید ایرانی بیندیشیم و برنامه‌ریزی کنیم، نه ایرانشهری. گاهی تصمیم‌گیری‌ها ایرانشهری‌اند نه ایرانی. ایران کشوری بزرگ و با عظمت با ۱۴ میلیون دانش‌آموز است. ما در اسناد و در برنامه درسی ملی توجه به تفاوت‌های فردی آورده‌ایم، اما این هنوز شعار است. همین دیروز دانش‌آموزی خیلی قشنگ از من پرسید: «چرا شما کتابی نمی‌نویسید که منطقه بشاگرد را معرفی کند و ما بدانیم که بشاگرد چه جایی است؟» ۱۲-۱۰ سال قبل یکی از دوستان کتاب استان‌شناسی را نوشت. برای اینکه بچه‌های هر استان حداقل بدانند که استان‌شان چه مفاخری، چه پیشینه‌ای، چه امکاناتی و چه ظرفیتی دارد و بداند چه کاری می‌تواند برای استان‌شان انجام دهد. به او گفتم: حرف شما درست است.

من معتقدم باید اسم آن دانش‌آموز بشاگردی را بگیریم و این ایده را به اسم او ثبت کنیم تا دانش‌آموزان دیگر بفهمند که ایده نگاشت و تألیف کتاب درسی که منطقه بشاگرد در آن معرفی شده، از کجا آمده و اجرا شده است. کاری کنیم



مدرسه باید دانا، عاقل و فرهنگمند باشد. مدرسه‌ای باشد که در واقع خودش خودش را مدیریت کند. مدرسه‌ای باشد که به دنبال خود تحولی باشد





که حداقل برای بعضی از مناطق این گونه کارها شروع بشوند؛ مثل همین بشاگرد. اگر ما انقلابی عمل کنیم و با لحاظ همه بحث‌های برنامه درسی، برنامه‌ریزی آموزشی و... کتاب را آماده کنیم، می‌توانیم بگویم اول سال تحصیلی ۱۳۹۸ این کتاب در بشاگرد تدریس شود تا بشاگرد در ذهن دانش‌آموز بشاگردی یک منطقه فلج و بد تلقی نشود. آنجا فرصت‌های کشاورزی دارد که در سطح ایران منحصر به فرد است. یعنی اگر دو نوع محصول در بشاگرد واقعاً کشت شود، تا ۱۰ سال بعد به یکی از ثروتمندترین مناطق کشور تبدیل می‌شود؛ البته به شرط اینکه با فرهنگ اقتصادی درستی همراه باشد. نه اینکه مثل فلان شهرستانی بشود که صادرات آن خیلی رشد پیدا کرد، ولی فقط یک طبقه نوکیسه جدید در آن شهرستان شکل گرفت که برای خانه دوطبقه‌اش آسانسور می‌گذاشت. این آفت کار است.

به یاری خدا باید این مسیر را دنبال کنیم. دوستان هم در دفتر انتشارات و فناوری آموزشی در پنج شاخه نرم افزارهای آموزشی، مجلات رشد، انتشارات مدرسه، شبکه رشد و جشنواره فیلم رشد وارد عمل شوند. جشنواره فیلم رشد باید فرصتی شود برای یک چرخه و فرایند ورود دانش‌آموزان به تولید رسانه‌های تصویری. یعنی بچه‌هایی که با موبایلشان یک فیلم مستند پنج دقیقه‌ای تولید کرده‌اند، تشویق شوند. منتها بگوئید فیلم تو باید فیلمی باشد که به درد من بخورد. سرگرمی محض نباشد. باید عقل مرا افزایش بدهد. من را به فکر فرو ببرد. در من پرسشی ایجاد کند. ایمان مرا ارتقا بدهد. دانش مرا بیافزاید. به معنی انگیزه فعالیت بدهد. ما از هر کسی که به ما یاد بدهد، با هر ابزاری یاد بدهد که

این پنج عنصر را در ما ارتقا بدهد، باید استقبال کنیم. ما به انگیزه نیاز داریم. ما نباید بعد از ۳۰-۲۰ سال خدمت بگوییم این همه خدمت کرده‌ایم، حالا نوبت جوان‌هاست. بله جوان‌ها هم بیایند، ولی نه اینکه غیر جوانان بروند. آن‌ها هم باید باشند و کمک کنند تا تجربه‌ها منتقل شوند.

حضرت امام که امروز تولدشان است، نمونه چنین انسانی بودند. ایشان در سن ۸۵ سالگی انگیزه‌اش برای کار و تلاش و پیگیری هدف‌ها کم نشده بود. شما در صحیفه امام می‌بینید که امام با چه انگیزه و با چه نگاه عمیق و افق گشایی بالایی حرف می‌زند؛ آن‌هم از جایگاه یک فرد خودباور، فردی که نگاهش به خودش و به ملت و به جامعه اسلامی و به جهان است و می‌گوید ما می‌توانیم. ان شاء الله سازمان ما هم بتواند چنین کاری را انجام بدهد. رویکرد ما نباید به جای نظارت رقابت بشود. باید با تولیدکنندگان مواد کمک آموزشی جلسه بگذاریم و بگوییم مواد آموزشی تولید کنید. بیایید کتاب دینی پایه پنجم را شما بنویسید. ما باید انحصار تعریف را بشکنیم. یعنی نباید در یک مصاحبه تلویزیونی به من بگویند که نویسنده گان شما سال‌هاست که یک عده خاص هستند. من چه باید به آن‌ها بگویم؟ چه می‌توانم بگویم؟ می‌توانم بگویم: بله این‌ها هستند، ولی افراد دیگری هم هستند. این یک تخصص است. البته درست هم می‌گویم، این کار یک تخصص است. اما شهید بهشتی برای ما الگوی حضور است. امیدوارم خدای متعال به ما توفیق کار و تلاش بیشتر با همین همدلی، همراهی، هم‌افزایی و هم‌فکری را بدهد؛ ان شاء الله.

